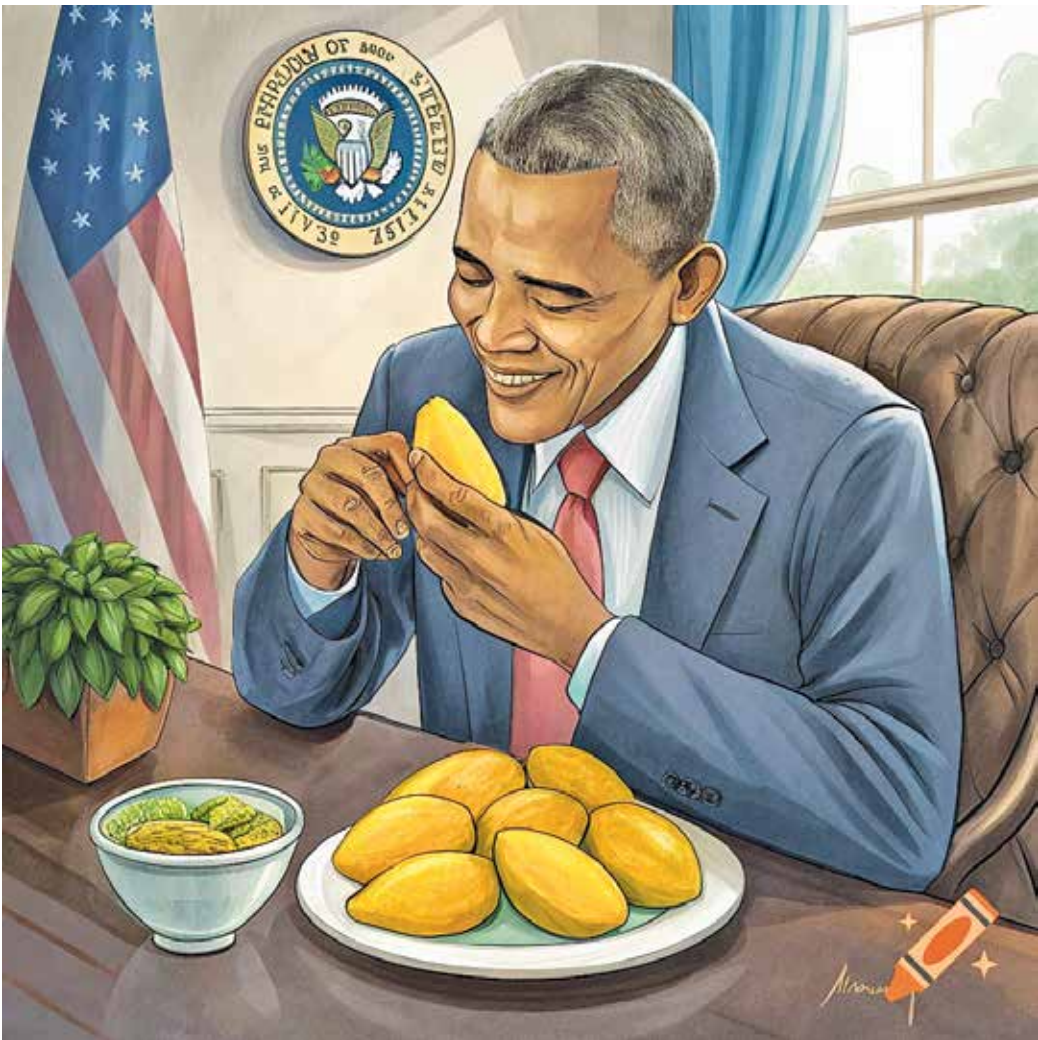




در جست‌وجوی آهستگی

هنر خوردن انبه نوشته دنی لافریر

جستارهایی درباره زندگی، نژاد و لحظه‌های فراموش شده است

سخن می‌گوید و به بررسی رابطه نویسنده با خواندن، با

واقعیت و داستان، با صفحه خالی یا از قبل پر شده، با رنج

یا شادی نوشتن می‌پردازد.

این کتاب به دفترچه یادداشت زمختی شباهت دارد که در آن نویسنده با قلم همیشگی‌اش موضوعات مختلف را بررسی می‌کند و تأملات شخصی و مشاهداتش را از جهان درهم می‌آمیزد.

اگر چه عنوان کتاب، یک موضوع اصلی و جدی را القا می‌کند، اما خواننده در نهایت با مجموعه‌ای از افکار گاهی بی‌ربط و مختلف مواجه می‌شود؛ از ادبیات گرفته تا سیاست، زندگی روزمره و لذت‌های ساده مثل خوردن انبه. این کتاب با گرمای شدید ظهیر یک روز تابستانی در ماه ژوئیه و لذت بردن از بوییدن و سپس مزه کردن یک انبه آغاز می‌شود؛ «فرض می‌کنیم که شما در این زمان، جایی در جنوب زندگی‌تان هستید.

باید منتظر یک ظهر ژوئیه بمانید وقتی گرما تحمل‌ناپذیر می‌شود. دمای سفید پر از آب خنک روی میزی با پایه خفه انبه‌ای تمام شود که در کنار پای شما می‌افتد. باید قبل از خوردنش، طولانی آن را بو کنید تا وقتی دیگر نه یک انس پوست از آن باقی بماند و نه یک قطره آب. سپس صورت و بازوهایتان را با دبه آب می‌شوید قبل از اینکه به سر میز برگردید. انبه، ظهر، نعمت روز است.»

تفسیرهایی به شیرینی انبه

اکثریت خواننده‌های این کتاب به خریداران پیشنهاد خرید می‌دهند و می‌گویند: «قبل از خرید بدانید که این یک رمان یا داستان به سبک سنتی نیست و بیشتر پیش و تفکرات نویسنده درباره موضوعات متنوع مانند هنر، فرهنگ، سفر و زندگی روزمره، با رگه‌هایی از طنز و تجربیات شخصی است.» برخی منتقدان هم کتاب را فاقد انسجام و گاهی اوقات سطحی می‌دانند، در حالی که برخی دیگر سبک روان و مشاهدات ژرف نویسنده به چیزهای ساده را تحسین می‌کنند.

امانوئل خرد، مفسر ادبی و ستون‌نویس رادیو کانادا این کتاب را «نثری اشراف‌گرایانه» می‌داند؛ «نثری لافریر با به تصویر کشیدن ایده‌هایش، ما را دعوت می‌کند تا مانند او به جهان بنگریم، یعنی با ساده‌لوحی یک کودک و زیرکی یک نویسنده. این دقیقاً هنر تفکر و بالاتر از همه، هنر زندگی است: هنر بی‌حرکت ماندن و سکون، هنر فراموش نکردن، هنر ثبت لحظات و هنر خوردن انبه و بی‌خیال همه چیز بودن. دنی لافریر با ما درباره اوپاما و تاریخ، درباره اولین عشق‌هایش و اینکه مدهوش طغر پلانگ‌پلانگ بود، درباره نویسندگانی چون سالیانجر و بورخس، کیتارهاوایی، مهاجرت و کل زندگی صحبت می‌کند، زیرا هنر تقریباً گمشده بیکاری را دقیقاً هنر زندگی می‌داند؛ نه بیشتر و نه کمتر.»

اصلی مذهب پروتستان مسیحی است که مبنایش بازگشت به اصول اولیه مسیحیت است.) نویسنده در ادامه نوشته است: «وقتی برخلاف انتظار، این پسر جوان، نحیف و قدبلند ایالت ایلینوی، ظاهر می‌شود. بیشتر پیراهن سفید می‌پوشد و دستش را هنگام صحبت کردن بسیار باز می‌کند، لیخندش بین لبخندی گرم و درنده در تناوب است و تمام آمریکا با تقریباً تمام آن، به نظر درون او کسی را می‌بیند که از دشت خارج خواهد شد [آمریکا را از بروهت خارج خواهد کرد]. او چنان آسوده کمپین انتخاباتی طاقت‌فرسا را رهبری کرد که احساس می‌کردیم می‌تواند چنین باری را به دوش بکشد. اسم او باراک اوپامااست، امشب چهل و هشتمین رئیس‌جمهوری ایالات متحده آمریکا شد. آیا این موضوع به شب دراز خونین تاریخ سیاهان در آمریکا خاتمه خواهد داد یا یک قدم ساده است؟ من در اینجا درباره سیاستمداری صحبت نمی‌کنم که مانند هر کسی در تار و پود حقیقت گرفتار خواهد شد، بلکه صحبت‌م در خصوص لحظه تاریخی است که پیروزی انتخاباتی او رقم می‌زند. پشت سراوپاما، فوجی از جمعیت را مشاهده می‌کنیم. کسانی که همین الان به او رأی داده‌اند. این لحظه به خاطر اوپاما تاریخی نیست، بلکه به این دلیل تاریخی است که این افراد از نژادهای متفاوت، طبقه‌های متفاوت و اصلیت‌های متفاوت به یکی از نوادگان برده‌ها در آمریکا میلیون‌ها رأی داده‌اند؛ آمریکایی‌هایی که می‌دانیم هنوز درگیر نژادپرستی است. آنها ابتدا برای خودشان رأی داده‌اند؛ برای تغییر در زندگی‌هایشان و در نتیجه آن تغییر در کشورشان، بنابراین آنها به اندازه اوپاما مسئول این رأی‌اند. آنها نمی‌توانند صرفاً رأی دهند تا به خانه بروند و در آرامش رژه را تماشا کنند. این امر بسته به آنهاس که واقعاً این لحظه را به یک لحظه تاریخی تبدیل کنند.»

یکی دیگر از خواننده‌های کتاب، درباره جستار «در سایه خواب بعزازظهر» این نویسنده نوشته است: «به من گفته می‌شود که زندگی پر مشغله امروزی نمی‌تواند چرت زدن وقت‌گیر را تحمل کند، اما این اشتباه است، زیرا یک وقفه در طول روز ما را نسبت به همه چیز حساس‌تر و دقیق‌تر می‌کند و کمتر درگیر خردمان می‌شویم. چرت زدن لطیفی است در حق بدن‌مان، بدن‌هایی که از ریتم و حشویه شهرنشینی خسته و فروتن شده‌اند.»

چرا این کتاب را بخوانیم؟

«هنر خوردن انبه»، نمونه کامل از کتابی است که در این دنیای آشفته، خشونت‌آمیز، پرتشنج و آسیب‌دیده مانند یک داروی آرام‌بخش عمل می‌کند. چرا که راوی ذهنش را آزادانه رها می‌کند تا پرسه بزند و از طریق تجربیات شخصی زندگی‌اش، هنر گاهی اوقات به تعویق انداختن کارها و زمان را به ما می‌آموزد. لافریر عبارت‌های تأثیرگذار و آرامش‌بخشی در کتابش به ما هدیه می‌دهد؛ از جمله: «جهان قبل از ما آغاز شده بود و پس از ما هم ادامه خواهد یافت»، «باید از میزان شکنندگی زندگی خود آگاه باشیم بنابراین نباید در اضطراب، بلکه باید در آگاهی زندگی کنیم.» در جایی دیگر از کتاب آمده است: «نویسنده پس از بیدار شدن از خواب، اغلب به عنوان نوعی دعای صبحگاهی، شعر می‌خواند. وقتی به ادبیات غنایی اثر نگاه می‌کنیم، همه چیز ناگهان ساده به نظر می‌رسد.» از نظر لافریر، «ارگان احساسات ما به معنای واقعی کلمه گوش است». بنابراین به کسانی که می‌خواهند کمی از دنیا و مشکلات خود فاصله بگیرند خواندن این کتاب توصیه می‌شود!

در واقع این کتاب نوعی ستایش آهستگی است که نویسنده، ریز و درشت زندگی پرشتاب امروزی را در آن توصیف می‌کند و نشان می‌دهد چگونه روی او تأثیر می‌گذارد و قصد دارد آنها را در برنامه زندگی‌اش بگنجاند. اما مهم‌تر از همه، نگاهی به تمام رویدادها، حقایق و روندهای جامعه می‌اندازد که ما را به سمت سریع‌تر رفتن و انجام کارهای بزرگ‌تر سوق می‌دهند. بنابراین او ما را به این سمت هدایت می‌کند که ببینیم جهان کنونی تا چه حد از دیوارهای کوچک تشکیل شده که به تدریج ضخیم‌تر و پهن‌تر می‌شوند و همه این دیوارها یک راهروی طولانی را که منتهی به مرگ است، می‌سازند.

نویسنده از طریق این نمایش و ستایش بی‌خیالی، ما را به درک بالایی می‌رساند؛ اینکه انسان در پی تسلط بر هر چیزی فراتر از قدرت خودش است و این مانع از لذت بردن واقعی از زندگی و شادی‌های ساده می‌شود. او

در جستار «ستایش آهستگی» نوشته: «وقتی می‌فهمیم یک جامعه در خطر است که پیران این ضریابانگ زندگی را به جای کاهش افزایش دهند. از خود می‌پرسیم اینها به این سرعت کجا می‌روند؟ من مردمی را می‌بینم که در ورودی‌های فروشگاه بزرگ می‌دوند، دیگران را لگدمال می‌کنند تا فرصت طلایی را به دست بیاورند، سپس به صندوق بروند، وقتی هنوز ساعت‌های طولانی از روز منتظر آنهاست. این بی‌صبری در هواپیماها هم خود را نشان می‌دهد به محض فرود هواپیما، آنها به ورودی‌ها می‌روند؛ انگار می‌شود قبل از باز شدن درهای هواپیما از آن خارج شدن. این اضطراب حتی در میان آخرین مسافران انتهای هواپیما هم حس می‌شود؛ با وجود اینکه می‌دانند نمی‌توانند قبل از بقیه که اتفاقاً تعدادشان کم نیست و جلوی آنها قرار گرفته‌اند از هواپیما خارج شوند. انگار اعلام کرده‌اند بمبی در هواپیماست. آنها این ضریابانگ را تقریباً بر هر جایی از زندگی تحمل می‌کنند؛ حتی در کافی‌های که کوچک‌ترین شکی از سمت شما برای انتخاب قهوه‌ای کوچک یا بزرگ پیشخدمت را فراری می‌دهد و او قبل از اینکه به تمام مشتری‌های دیگر سرویس ندهد، به سمت شما برخواهد گشت. همیشه این حس وجود دارد که فرصت گذشته است. هر کس این ضریابانگ را بسیار سریع را می‌یابد چاره‌ای برای کاهش آن ندارد و از نفس افتاده مانند ماشینی قدیمی گوشه‌ای پارک می‌شود. چنین افتاده‌ای را در هشتاد سالگی و نه در چهل سالگی انجام می‌دهیم.»

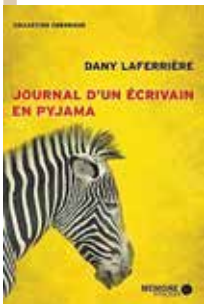


دنی لافریر ما را به این سمت هدایت می‌کند که ببینیم جهان کنونی تا چه حد از دیوارهای کوچک تشکیل شده که به تدریج ضخیم‌تر و پهن‌تر می‌شوند و همه این دیوارها یک راهروی طولانی منتهی به مرگ می‌سازند

نگاهی به زندگی و آثار دنی لافریر

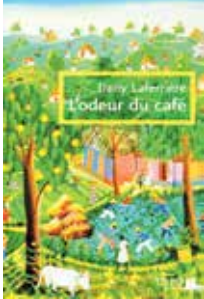
از ستون‌نویسی در هائیتی تا نویسندگی در تبعید

دنی لافریر، شخصی که زندگی‌اش با رنج و کلمات آغاز شد و با خاطرات، تبعید و مهاجرت گره خورد تا از او نویسنده‌ای مشهور بسازد. دنی لافریر، که به افتخار پدرش ویندسور کلبه لافریر نامگذاری شده، متولد ۱۳ آوریل ۱۹۵۳ در پورتو پرنس (پایتخت هائیتی) است؛ یک استاد دانشگاه، نویسنده و کارگردان که عمده‌تر از مونترال کانادا و پاریس پایتخت فرانسه زندگی می‌کند. او یکی از مهم‌ترین صداهای ادبیات معاصر



کلبه لافریر که آن زمان به یک تبعید شده بود، مورد انتقام رژیم فرانسوا دووالیه (پاپا داک) قرار گیرد. از آنجا که پدرش در سایه فعالیت‌های سیاسی توسط رژیم دیکتاتوری دووالیه، تبعید شد؛ او هم خیلی زود با مفاهیم هراس، مقاومت و تبعید آشنا شد؛ واژگانی که جان‌مایه ادبیاتش شدند.

دنی لافریر به عنوان نویسنده و روزنامه‌نگار حوزه فرهنگی با هفته‌نامه «لوپوتنی سمدی سواک» Le Petit Samedi Soir و رادیوهائیتی اینترهمکاری داشت که در سال ۱۹۷۶، با تئور دستکش گاستریموند، سرنویشت برایش به گونه‌ای دیگر رقم خورد. آن زمان تنها ۲۳ سال داشت و به دلیل فضای سرکوبگرانه و ترس از قرار گرفتن نامش در فهرست ترور، بلافاصله هائیتی را به مقصد مونترال ترک کرد. اولین



کتابش در سال ۱۹۸۷ با عنوان جسورانه «چگونه عاشق یک سیاه‌پوست شوم؛ بدون آنکه خسته‌شویم» منتشر شد و بلافاصله مورد توجه عموم قرار گرفت. کتابی که با نگاهی تیزبین و طنزی گزنده، تفاوت‌های نژادی، مهاجرت و عشق را به چالش می‌کشد. زمانی که آمریکای شمالی را در پرتو رویای آمریکایی بودن و پیچیدگی‌های نژادی و طبقاتی به تصویر می‌کشد و جاه‌طلبی این نویسنده سیاه‌پوست را نشان می‌دهد. از آن زمان تاکنون، لافریر بیش از بیست اثر داستانی، زندگی‌نامه‌ای و کودکانه خلق کرده که هریک بازتاب زندگی در تبعید، رنج‌های استعمار و اشتیاق به بازگشت؛ چه به گذشته، چه به وطن و به خودش است. زبان آتش‌پز طنازانه، روان و رتمیک است و به گفته خودش، «زندگی‌نامه آمریکایی» او را شکل می‌دهند. داستان‌هایش اغلب در فضایی دوگانه میان آمریکای شمالی و هائیتی، تحت تأثیر ارباب و فشار شدید دیکتاتوری اتفاق می‌افتند و مساله نژاد و تفاوت‌های طبقاتی در شمال و جنوب را در مرکز توجه قرار می‌دهند.

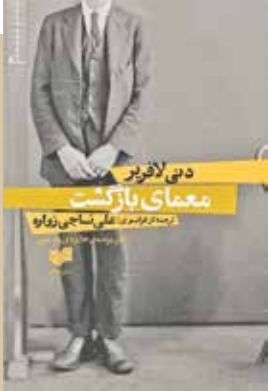
لافریر در سال ۲۰۰۹ با رمان «معمای بازگشت» L'énigme du retour موفق به دریافت جایزه معتبر مدیسی شد. او در «معمای بازگشت» راوی زندگی نویسنده‌ای تبعیدی است که به سبب مرگ پدرش، ناچار می‌شود دوباره به سرزمین خود، کشور هائیتی، بازگردد. این عزیمت موجب می‌شود تصمیمی بگیرد که زندگی‌اش را دگرگون خواهد کرد.

در سال ۲۰۱۴ لافریر به عنوان فیلم‌نامه‌نویس؛ اولین فیلم بلند خود را با عنوان «چگونه آمریکا را یک شب Comment conquérir l'Amérique en une nuit» (۲۰۰۴) کارگردانی و در جشنواره جهانی فیلم مونترال جایزه ژنیت Zénith را از آن خود کرد. «به سوی جنوب» Vers le sud (۲۰۰۶) از آثار شاخصی هستند که بر اساس سه داستان کوتاه از دنی لافریر به کارگردانی لوران کاتنه و فیلم‌نامه‌نویسی رابین کامپیلو ساخته شد و شارلوت رمپلینگ در آن نقش آفرینی کرد. این فیلم روی زندگی زنان سفیدپوست مسن متمرکز است که به مناطق جنوبی مهاجرت می‌کنند و در کنار آن، پسران سیاه‌پوست بخش مهمی از روایت را تشکیل می‌دهند.

از دیگر آثار مهم و تأثیرگذار او می‌توان به «عطر قهوه» L'Odeur du café (۱۹۹۱)، اشاره کرد؛ روایتی شاعرانه از کودکی در هائیتی و «آیا این نان‌جک در دست جوان سیاه‌پوست، سلاح است یا میوه» Cette grenade dans la main du jeune nègre est-elle une arme ou un fruit (۱۹۹۳) نگاهی ژرف به خشونت، نژادپرستی و سوءتفاهم‌های اجتماعی دارد. همچنین کتاب «کشور بدون کلاه» Pays sans chapeau (۱۹۹۶) با طنزی سیاه درباره سیاست و دیاسپورا، و «امن یک نویسنده زاپنی هستم» Je suis un écrivain japonais (۲۰۰۸) که بازی‌ای ماهرانه با موضوع هویت و برجسب‌ها به شمار می‌آید، از دیگر آثار برجسته او محسوب می‌شوند. در کتاب «خاطرات روزانه نویسنده‌ای با لباس خواب» Journal d'un écrivain en pyjama (۲۰۱۳)، لافریر به تأملات عمیق و شخصی درباره نویسندگی، تنهایی و ادبیات می‌پردازد. علاوه بر این، او برای کودکان نیز آثاری خلق کرده است که آنها می‌توان به «من دیوانه واوا هستم» Je suis le fou de Vava (۲۰۰۶) و «بوسه بنفش واوا» Le baiser mauve de Vava (۲۰۱۴) اشاره کرد.



ادبیات را با دنیای محدودی که تصویر شده است، جشن بگیرد. در خاتمه کتاب، دنی نقش خداوندی را پیدا می‌کند که موفق شده است به‌طور کامل، زمان و مکان و دنیای شگفت‌انگیزی را از سر بگذراند که در آن روبا و واقعیت به هم پیوند می‌خورند؛ جایی که نویسنده تبعید به پادشاه می‌رسد، جایی که پایان سفر است.



نسل از مردان تبعیدشده و زنان ترک‌شده، بایستی نسل سومی ایجاد شود که آنها نیز روبا ببینند و تبعید و بازگشت غیرقابل گریز را زندگی کنند. دنی می‌گوید که مردم هائیتی هیچ‌گونه شناسی برای مدیریت «مشکلی بی‌راه‌حل» ندارند. حتی اگر این پایان برای ما بسیار تاریک به نظر بیاید، لافریر خواننده را تشویق می‌کند که این شکوه

بازگشت» پامی را منتقل می‌کند که واقعیت با زمان و مکان محدود نمی‌شود. او حس می‌کند جهان و زندگی مانند پرسشی ابدی است که هدف آن پیدا کردن دیگری است که روبا و واقعیت را در پیمانی به همدیگر مرتبط کند. برای راوی، خلق این دیگری می‌تواند باعث پذیرش ادامه‌دار بودن زندگی شود، در حالی که بیان می‌دارد بعد از دو

روای بازگشت

ویندسور کلبه لافریر، مشهور به دنی لافریر، سال ۲۰۰۹ جایزه مدیسی را برای رمان «معمای بازگشت» گرفت، ۱۲ دسامبر ۲۰۱۳ به‌عنوان عضو آکادمی فرانسه انتخاب شد و در ۲۰۱۵ به‌طور رسمی نشان آن را دریافت کرد. پس از ژولین گرین، لافریر دومین فردی است که بدون اینکه ملیت فرانسوی داشته باشد، به عضویت این نهاد درآمد است. لافریر در «معمای